

الهیات مسیحی (درس ۲۰)

انسان شناسی (۵)

سقوط انسان (۳): محسوب شدن گناه و نتایج آن برای نسل های بعدی

مقدمه

این سومین قسمت از موضوع سقوط انسان هست که امروز با هم مطالعه می کنیم. در دروس گذشته زمینه، منشا و نتایج فوری سقوط انسان را بطور مفصل مطالعه کردیم. در رابطه با سقوط انسان، ابتدا به مطالعه تعریف قانون یا شریعت خدا پرداختیم و رابطه انسان با آن را مورد بررسی قرار دادیم. در این رابطه نتیجه گرفتیم که آدم و حوا شخصاً تصمیم گرفتند که از حکم یا فرمان خدا سرپیچی کنند. بعبارتی عصیان آنها علیه خدا با اراده کاملاً آزاد انجام شد. سپس به مطالعه منشا گناه پرداختیم و گفتیم که منشاء گناه از تمایل قلبی و ترجیح دادن تمایلات شخصی به خواست و تمایل خدا یا بعبارتی، مقدم داشتن و مهم دانستن خود بجای خدا، بود. در آخر به موضوع نتایج فوری گناه آدم و حوا پرداختیم و گفتیم که گناه اولیه فقط به اخراج آدم و حوا از باغ عدن منتج نشد بلکه بر رابطه آنها با خدا، با ذات آنها، بر بدنهایشان و در نهایت بر محیط زیست آنها، تاثیر گذاشت.

حالا امروز میخواهیم محسوب شدن گناه و نتایج آن برای نسل های بعدی رو مورد بررسی قرار بدیم. پس توجه شما رو به رؤوس مطالب جلب میکنم.

رؤوس مطالب

مطالعه امروز ما در دو بخش انجام خواهد شد.

در بخش اول ابتدا موضوع همگانی بودن گناه را مطالعه خواهیم کرد.

سپس در بخش دوم، به مطلب محسوب شدن گناه به نسلهای بعدی خواهیم پرداخت که طی آن شش فرضیه را مطالعه خواهیم کرد، که از این قرارند.

(۱) فرضیه پلاگیوس (The Pelagian Theory)

(۲) فرضیه آرمینیوس (The Arminian Theory)

(۳) فرضیه محسوب شدن غیر مستقیم (The Theory of Mediate Imputation)

(۴) فرضیه واقع گرایانه (The Realistic Theory)

(۵) فرضیه نمایندگی (The Federal Theory)

(۶) فرضیه شخصیت گروهی (The Corporate Personality Theory)

پس توجه شما رو به مطالعه اولین بخش یعنی موضوع همگانی بودن گناه یا (Universality of Sin) جلب میکنم.

بخش اول – همگانی بودن گناه (Universality of Sin)

اول از هر چیز باید بدانیم که گناه هم عمل و هم یک اصل بشمار می‌آید، هم تقصیر و هم فساد می‌باشد. وقتی به اطراف خود نگاه می‌کنیم، متوجه می‌شویم که گناه یک مشکل همگانی است. تاریخ این حقیقت را تأیید می‌کند، چون در تمام فرهنگ‌های جهان در رابطه با گناه، با موضوعاتی نظیر قربانی‌ها و کاهنان بر خورد می‌کنیم. هر انسانی می‌داند که نه فقط خودش در مورد اصول اخلاقی قاصر بوده بلکه همه به همین وضع دچار هستند. گفته‌هایی نظیر: انسان جایز الخطاست، یا بشر ناقص است، نشان می‌دهد که گناه همگانی است. ما مسیحیان به تجربه دریافته ایم که هر انسانی قبل از ایمان آوردن به خدا میداند که گناهکار است و اگر شخص نجات نیافته‌ای چنین احساسی نداشته باشد، علت آن سنگدلی او است.

کتاب مقدس بطور صریح همگانی بودن گناه را روشن می‌سازد. در این رابطه به چند آیه اشاره می‌کنم که به وضوح نمایانگر همگانی بودن گناه می‌باشند.

اول پادشاهان ۴۶:۸ انسانی نیست که گناه نکند.

مزمور ۱۴۳:۲ زنده‌ای نیست که به حضور تو عادل شمرده شود.

امثال ۹:۲۰ کیست که تواند گوید: دل خود را طاهر ساختم و از گناه خویش پاک شدم؟

جامعه ۲۰:۷ زیرا مرد عادل در دنیا نیست که نیکویی ورزد و هیچ خطا ننماید.

رومیان ۱۲:۳ و ۱۰ کسی عادل نیست یکی هم نی ... نیکوکاری نیست یکی هم نی.

رومیان ۱۹:۳ تا هر دهانی بسته شود و تمام عالم زیر قصاص خدا آیند.

رومیان ۲۳:۳ زیرا همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا قاصر می‌باشند.

غلاطیان ۲۲:۳ کتاب همه چیز را زیر گناه بست.

يعقوب ۲:۳ زیرا همگی ما بسیار می‌لغزیم.

اول یوحنا ۸:۱ اگر گوییم که گناه نداریم خود را گمراه می‌کنیم و راستی در ما نیست.

همگانی بودن گناه از این حقیقت هم روشن میشود که محکومیت الهی بر روی تمام کسانی که مسیح را نپذیرفته‌اند باقی می‌باشد. کلام خدا در رابطه با محکومیت الهی بر تمام کسانی که مسیح را نپذیرفتند چنین می‌گوید:

یوحنا ۳:۱۸ و ۳۶ هر کس به او ایمان بیاورد محکوم نمی‌شود اما کسی که به او ایمان نیاورد در محکومیت باقی می‌ماند، زیرا به اسم پسر یگانه خدا ایمان نیاورده است. ... آن کسی که به پسر ایمان بیاورد حیات جاودان دارد؛ اما کسی که از پسر اطاعت نکند حیات را نخواهد دید، بلکه همیشه مورد غضب خدا خواهد بود. (ترجمه مؤده)

اول یوحنا ۵:۱۲ و ۱۹ پس روشن است که هر کس مسیح را دارد، به این حیات نیز دسترسی دارد؛ اما هر که مسیح را ندارد، از این حیات بی‌بهره خواهد ماند. ... می‌دانیم که ما فرزندان خدا هستیم و بقیه مردم دنیا، تحت قدرت و سلطه شیطان قرار دارند. (ترجمه تفسیری)

همچنین "همگانی گناه" را میتوان از اینکه همه به کفاره و تولد جدید و توبه احتیاج دارند، فهمید.

یوحنا ۳:۱۶ و ۱۷ عیسی پاسخ داد: «یقین بدان تا شخص از نو تولّد نیابد نمی‌تواند پادشاهی خدا را ببیند. ... عیسی پاسخ داد «یقین بدان که هیچ‌کس نمی‌تواند به پادشاهی خدا وارد شود مگر آنکه از آب و روح تولّد یابد.

... زیرا خدا جهانیان را آنقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که به او ایمان بیاورد هلاک نگردد، بلکه صاحب حیات جاودان شود. (ترجمه مؤده)

یوحنا ۵:۶ اما من درباره نانی صحبت می کنم که از آسمان نازل شده است و اگر کسی از آن بخورد هرگز نمی میرد.

اعمال ۱۲:۴ در هیچ کس دیگر، رستگاری نیست و در زیر آسمان هیچ نامی جز نام عیسی به مردم عطا نشده است تا به وسیله آن نجات یابیم. « (ترجمه مؤده)

حال با علم به اینکه میدانیم گناه همگانی است، ممکن است برای بعضی این سوال پیش بیاید که چرا خدا در کتاب مقدس افرادی را عادل یا نیکو خطاب کرده است. در پاسخ باید بدانیم که وقتی کتاب مقدس عده ای را خوب یا عادل میخواند، مقصودش خوبی نسبی هست. کلام خدا در این رابطه چنین میگوید:

متی ۹:۱۲ و ۱۳ عیسی در جواب ایشان گفت: « افراد سالم احتیاج به پزشک ندارند، بلکه بیماران به پزشک نیاز دارند.» سپس اضافه کرد: «بروید، کمی در مورد این آیه فکر کنید که می فرماید: "من از شما هدیه و قربانی نمی خواهم، بلکه دلسوزی و ترحم می خواهم." رسالت من در این دنیا این است که گناهکاران را بسوی خدا بازگردانم، نه آنانی را که گمان می کنند عادل و مقدسند!»

رومیان ۲:۱۴-۱۵ هرگاه غیریهودیان که دارای شریعت موسی نیستند، احکام شریعت را طبیعتاً انجام می دهند، معلوم است که شریعت آنان خودشانند. با وجود اینکه شریعت کتبی ندارند، رفتارشان نشان می دهد که مقررات شریعت در قلبهایشان نوشته شده و وجدانهای ایشان نیز درستی این را تأیید می کند. زیرا افکارشان یا آنها را متهم می کند و یا از آنها دفاع می نماید.

این عمومیت گناه، فقط محدود به اعمال گناه آلود انسان نیست، بلکه شامل ذات گناه آلود او هم هست. کتاب مقدس روشن می کند که سرچشمه اعمال و تمایلات گناه آلود عبارت از ذات فاسد انسانی است.

لوقا ۶:۴۳-۴۵ هیچ درخت نیکو میوه بد بار نمی آورد و نه درخت بد، میوه نیکو آورد. زیرا که هر درخت از میوه اش شناخته می شود. از خار انجیر را نمی یابند و از بوته، انگور را نمی چینند. آدم نیکو از خزینه خوب دل خود، چیز نیکو برمی آورد و شخص شریر از خزینه بد دل خویش، چیز بد بیرون می آورد. زیرا که از زیادتى دل زبان سخن می گوید.

متی ۱۲:۳۴ ای افعی زادگان، چگونه می توانید سخن نیکو گفت و حال آنکه بد هستید زیرا که زبان از زیادتى دل سخن می گوید.

از کلام خدا میفهمیم که تمام مردم ذاتاً فرزندان معصیت هستند. مجازات گناه یعنی مرگ شامل تمام کسانی هم که شخصاً و عمداً گناه نکرده اند می شود.

افسیان ۲:۲ که در آنها قبل، رفتار می کردید برحسب دوره این جهان، بر وفق رئیس قدرت هوا، یعنی آن روحی که الحال در فرزندان معصیت عمل می کند.

رومیان ۱۲:۵-۱۴ گناه به وسیله یک انسان به جهان وارد شد و این گناه، مرگ را به همراه آورد. در نتیجه، چون همه گناه کردند مرگ همه را دربر گرفت. قبل از شریعت گناه در جهان وجود داشت؛ اما چون شریعتی در بین نبود، گناه به حساب آدمیان گذاشته نمی شد. با وجود این باز هم مرگ بر انسانهایی که از زمان «آدم» تا زمان موسی زندگی می کردند، حاکم بود حتی بر آنانی که مانند «آدم»، از فرمان خدا سرپیچی نکرده بودند. آدم نمونه آن کسی است، که قرار بود بیاید. (ترجمه مؤده)

پس میتونیم نتیجه بگیریم که دارا بودن ذات نفسانی و گناه آلود در میان تمام مردم عمومیت دارد. حال به بررسی دومین مورد از بحث امروز یعنی محسوب شدن گناه و نتایج آن برای نسل های بعدی میپردازیم.

بخش دوم - محسوب شدن گناه برای نسل های بعدی (The Imputation of Sin)

سوالی که در اینجا مطرح میشود این است که علت اینکه همه مردم گناهکارند چیست. این وضعیت همگانی بودن گناه باید دارای علتی همگانی نیز باشد.

کتاب مقدس تعلیم می دهد که گناه آدم و حوا باعث گناهکار شدن تمام نسل های بعدی شده.

رومیان ۵:۱۹ و چنانکه بسیاری در نتیجه بی اطاعتی یک نفر، گناهکار گشتند، به همان طریق، بسیاری هم در نتیجه اطاعت یک نفر، کاملاً نیک محسوب خواهند شد. (ترجمه مؤده)

سوال دیگری که معمولاً در این رابطه مطرح میشود این است که:

چطور می توانیم مسئول ذات فاسدی که خودمان شخصاً و عمداً به وجود نیاورده ایم باشیم؟

و چطور خدا میتواند به طور عادلانه ای گناه آدم را به حساب نسل های بعدی بگذارد؟

در پاسخ به اینگونه سوالات فرضیه های متعددی وجود دارد که به مطالعه چند تای آن می پردازیم.

اولین فرضیه، فرضیه پلاگیوس یا The Pelagian Theory نام دارد.

۱ - فرضیه پلاگیوس (The Pelagian Theory)

پلاگیوس یک روحانی انگلیسی بود که در حدود ۳۷۰ میلادی متولد شد. او در سال ۴۰۹ عقاید خود را در روم بیان داشت ولی عقاید وی در سال ۴۱۸ در شورای کارتاژ محکوم گردید. طبق فرضیه پلاگیوس، گناه آدم فقط در خودش تاثیر داشت و روح هر انسانی مستقیماً توسط خدا خلق می شود و بدون گناه است و از تمایلات فاسد آزاد می باشد و می تواند مانند آدم از خدا اطاعت نماید.

طبق این فرضیه خدا فقط گناهای را به حساب انسان میگذارد که انسان آنها را شخصاً و عمداً انجام داده باشد و تنها تاثیر گناه آدم بر نسل های بعدی، این است که او سرمشق بدی بود. انسان می تواند هم به وسیله شریعت و هم به وسیله انجیل نجات یابد. مرگ بدنی فقط انجام یک قانون اولیه است.

از دیدگاه پلاگیوس، مفهوم آیه رومیان ۵:۱۲ که میفرماید.

رومیان ۱۲:۵ گناه به وسیله یک انسان به جهان وارد شد و این گناه، مرگ را به همراه آورد. در نتیجه، چون همه گناه کردند مرگ همه را دربر گرفت.

این است که:

"همه بوسیله انجام گناه مانند آدم به مرگ ابدی محکوم شدند."

طبق این فرضیه، انسان تا وقتی شخصاً گناه نکرده است در وضع خوبی قرار دارد. در جواب میگوییم که این فرضیه با اصول کتاب مقدس مطابقت ندارد و در هیچ اعتقادنامه کلیسایی تأیید نشده است. کتاب مقدس صریحاً تعلیم می دهد: که تمام انسان ها ذات گناه آلود را به ارث برده اند. علاوه بر رومیان ۱۲:۵ که قرائت شد آیاتی دیگری هم این مسئله رو تأیید میکنند: بعنوان مثال:

ایوب ۱۴:۱۵ «انسان چیست که پاک باشد، و مولود زن که عادل شمرده شود؟

مزمور ۵۱:۵ من از بدو تولد گناهکار بوده ام، بلی، از لحظه ای که نطفه من در رحم مادرم بسته شد آلوده به گناه بوده ام. (ترجمه تفسیری)

افسیان ۳:۲ همه ما نیز در شهوات جسمانی خود قبل از این زندگی می کردیم و هوسهای جسمانی و افکار خود را به عمل می آوردیم و طبعاً فرزندان غضب بودیم، چنانکه دیگران.

تمام مردم به مجرد اینکه درک اخلاقی پیدا میکنند به اعمال گناه آلود خود پی می برند.

مزمور ۳۵:۸ شیران از رَحِم منحرف هستند، از شکم مادر دروغ گفته، گمراه می شوند.

هیچ کس به وسیله اعمال نجات نمی یابد.

مزمور ۲۰:۱۴۳ زنده ای نیست که به حضور تو عادل شمرده شود.

اعمال ۳۹:۱۳ به وسیله او هر که ایمان آورد، عادل شمرده می شود، از هر چیزی که به شریعت موسی نتوانستید عادل شمرده شوید.

رومیان ۲۰:۳ از آنجا که به اعمال شریعت هیچ بشری در حضور او عادل شمرده نخواهد شد، چونکه از شریعت دانستن گناه است.

غلاطیان ۱۶:۲ هیچ کس از اعمال شریعت عادل شمرده نمی شود، بلکه به ایمان به عیسی مسیح، ما هم به مسیح عیسی ایمان آوردیم تا از ایمان به مسیح و نه از اعمال شریعت عادل شمرده شویم، زیرا که از اعمال شریعت هیچ بشری عادل شمرده نخواهد شد.

از آیاتی که مطالعه کردیم میفهمیم که ارتداد انسان مستقیماً به علت گناه آدم است. گذشته از این، پلاگیوس (Pelagian) به غلط تصور میکرد که اراده انسان فقط توانایی تخطی کردن است، در حالیکه اراده، مصمم بودن برای رسیدن به یک هدف نیز هست. وی همچنین به غلط تصور می کرد که شریعت فقط شامل اعمال مثبت است و هر روحی مستقیماً توسط خدا خلق شده و غیر از رابطه فردی، هیچ رابطه ای با قوانین اخلاقی ندارد. فرضیه دومی که میخوام بهش اشاره کنم، فرضیه آرمینیوس هست.

۲- فرضیه آرمینیوس (The Arminian Theory)

آرمینیوس (Arminius) (۱۵۶۰ تا ۱۶۰۹) در هلند استاد الهیات بود. عقاید او شبیه پلاگیوس (Pelagian) است. عقاید او مورد قبول کلیسای یونان و کلیسای متدیست و سایر پیروانش هست. آرمینیوس معتقد، که انسان بیمار هست. بر اثر خطای آدم، مردم ذاتاً از عدالت اولیه محروم هستند و بدون کمک الهی نمی توانند عادل شوند. از آنجائیکه این عدم توانایی، عمدی نیست بلکه مربوط به بدن و فکر می باشد، خدا به منظور رعایت عدالت در موقعی که انسان درک اخلاقی پیدا می کند قدرت مخصوص روح القدس را به او عطا می فرماید تا تاثیر فساد ارثی را از بین ببرد. در نتیجه اطاعت از خدا در صورتی که انسان با روح القدس همکاری نماید، امکان پذیر میگردد. این کاری است که مردم قادر به انجام آن هستند. به نظر آرمینیوس تمایل شریانه در انسان را میتوان گناه خواند، ولی مستلزم خطا یا مجازات نیست. او همچنین معتقد است که بشریت نباید به خاطر گناه آدم، خطاکار محسوب شود. تنها وقتی انسان، دانسته و به طور عمدی به این تمایلات شریانه تسلیم می شود خدا آنها را گناهکار محسوب میکند. از دیدگاه آرمینیوس، مفهوم آیه رومیان ۱۲:۵ که میفرماید:

رومیان ۱۲:۵ گناه به وسیله یک انسان به جهان وارد شد و این گناه، مرگ را به همراه آورد. در نتیجه، چون همه گناه کردند مرگ همه را دربر گرفت.

این است که:

"همه به وسیله انجام اعمال گناه آلود در نتایج گناه آدم شرکت می کنند و ذات گناه آلود خود را می پذیرند."

در جواب این فرضیه میگوییم که طبق کتاب مقدس بشر در آدم گناه کرد و به همین دلیل قبل از اینکه شخصاً مرتکب گناه شود گناهکار است و ذات گناه آلود انسان نتیجه گناه او در آدم می باشد. خدا مجبور نیست که قدرت مخصوص روح القدس را به همه عطا کند تا در کار نجات همکاری نمایند. انسان طبیعتاً در موقعی که درک اخلاقی پیدا می کند به تمایلات ذاتی شریانه خود پی نمی برد. توانایی انسان، تعیین کننده میزان وظایف او نیست، و مرگ بدن بدون دلیل نمی باشد، بلکه مجازات عادلانه گناه است. در حال حاضر در الهیات مسیحی، مکتب های جدیدی به وجود آمده که از پاک دینی قدیمی سرچشمه می گیرد و شباهت کامل به عقاید آرمینیوس دارد. به عقیده این مکتب ها انسان فقط برای کارهایی که انجام میدهد مسئولیت دارد و هر چند تمام انسانها تمایل به گناه را به ارث می برند و به محض

اينكه درك اخلاقي پيدا ميكنند مرتكب گناه ميگردند، اين عدم توانايي به خودي خود گناه محسوب نمي شود. چون اين مكتب ها شباهت زيادي به عقايد آرمينيوس دارند به آنها هم همان ايرادهائي وارد است كه ذكر كرديم. با اين گفته به بررسي سومين فرضيه كه فرضيه محسوب شدن غير مستقيم نام داره ميپردازيم.

۳- فرضيه محسوب شدن غير مستقيم (The Theory of Mediate Imputation)

پيروان اين فرضيه قبول دارند كه تمام انسانها از نظر بدني و اخلاقي فاسد به دنيا مي آيند و اين فساد خود گناه و سرچشمه تمام اعمال گناه آلود است. فساد بدني به وسيله تولد طبيعي از آدم حاصل مي گردد. اين فساد طبيعي تنها چيزي است كه خدا براي انسان محسوب مي نمايد، ولي مجازات گناه آدم نيست بلكه نتيجه آن هست. بعبارت ديگر گناه آدم به طور غير مستقيم و نه مستقيم به نسل هاي بعدي محسوب مي گردد. اين فرضيه، فساد را علت محسوب شدن، و نه محسوب شدن را علت فساد مي شمارد. از ديدگاه اين فرضيه، مفهوم آيه روميان ۵:۱۲ كه ميفرمايد.

روميان ۵:۱۲ گناه به وسيله يك انسان به جهان وارد شد و اين گناه، مرگ را به همراه آورد. در نتيجه، چون همه گناه کردند مرگ همه را دربر گرفت.

اين است كه:

" همه گناه کردند زیرا ذات گناه آلود دارند."

در جواب اين فرضيه ميتوان به دلايل زيادي اشاره كرد. كتاب مقدس تعليم مي دهد كه علت فساد بودن ما اين است كه در گناه آدم شركت داشته ايم. فساد، تقصير خودمان است و تصادفي نيست. فساد نتيجه گناه و نه گناه نتيجه فساد است. بعلاوه اين فرضيه مقايسه بين آدم و مسيح را از بين ميبرد. گناه آدم به حساب ما منظور گرديد همانطوري كه عدالت مسيح به حساب ما محسوب شد. مضافاً اينكه، فرضيه محسوب شدن غير مستقيم، عقیده اينكه شخصي ميتوان بطور عادلانه بجای شخص ديگري مجازات شود را رد ميكند. در اينجا به مطالعه فرضيه واقع گرايانه ميرسيم.

۴- فرضيه واقع گرايانه pdf۱۰۰ (The Realistic Theory)

طبق اين فرضيه، نژاد انساني در موقع ارتكاب گناه آدم، طبيعتاً و واقعاً در آدم وجود داشت. بوسيله اين گناه اوليه، انسان فاسد و خطاكار شد و اين حالت به نسل هاي بعدي انتقال يافت. تمام فرزندان آدم بطور غير شخصي و غير عمدي در اين گناه اوليه شركت داشتند. بدین طريق چون انسان از نظر تعداد، واحد بود، ذات مشترك و غيرفردی او مرتكب اين گناه اوليه گرديد. تمام مردم شريك گناه آدم بودند. بدین طريق گناه بطور عادلانه محسوب ميگردد و انسان بطور عادلانه محكوم ميشود زیرا در گناه شركت داشت.

هر چند اين فرضيه در مورد محسوب شدن گناه بيشتر از فرضيه هاي قبلي به كتاب مقدس نزديك است، ولي ايرادهائي بر آن وارد مي باشد.

آيا ميتوان انسان را براي گناهي كه با درك و عمد انجام نداده است مقصر دانست؟

آيا انسان قبل از آنكه وجود داشته باشد ميتواند عمل كند؟

بعلاوه اگر انسان بعلت شركت در گناه اوليه آدم مقصر است، آيا براي گناهان بعدي آدم هم گناهكار هست؟

آيا مسيح هم، كه داراي ذات انساني هم بود، در اين خطا شركت داشت؟

آيا اين فرضيه مقايسه اي را كه بين آدم و مسيح وجود دارد از بين نميبرد؟

در مورد اين فرضيه ميتوان گفت كه اگر محكوميت و مرگ ما به اين علت است كه از نظر ارثي فاسد و گناهكار هستيم به همان نحو عادل شدن ما هم بايد به وسيله قدوسيت ارثي باشد. ولي مي دانيم كه عادل شدن ما به وسيله عدالت عيسي مسيح است.

حال به پنجمين فرضيه در رابطه با محسوب شدن گناه آدم به نسلهاي بعدي تحت عنوان فرضيه نمايندگي مرسيم.

۵- فرضيه نمايندگي (The Federal Theory)

طبق اين فرضيه آدم نماينده نژاد انساني است و به همين دليل گناه او به حساب تمام انسانها گذارده مي شود. وقتي آدم گناه كرد نماينده تمام انسانها بود. خدا تقصير گناه اوليه را به حساب تمام نژاد بشر منظور نمود. همانطوري كه به علت عدم اطاعت آدم همه ما گناهكار محسوب شديم، بخاطر عدالت مسيح، عادل شمرده مي شويم (روميان ۵: ۱۹).

پيروان اين فرضيه معتقدند كه آدم با خدا عهد اعمال منعقد نمود، و اين كار را به نمايندگي تمام نسل بشر انجام داد. ولي در كتاب پيدايش از اين عهد اعمال ذكرى به ميان نيامده است. طبق اين فرضيه آدم رئيس و نماينده تمام بشر است و گناه او به حساب نسل هاي بعدي منظور مي گردد ولي طبق اين فرضيه واقع گرايانه، نژاد بشر عملاً در گناه آدم همكاري داشت.

ايرادهاي متعددي بر اين فرضيه وارد شده است كه از اين قرارند:

آيا انسان ميتواند مسئول شكستن پيماني باشد كه در انعقاد آن هيچ نقشي نداشته است؟

ممکن است انسان به علت گناه شخص ديگري در زحمت بيفتد ولي آيا ممكن است شخصي بجاي شخص ديگري گناهكار شناخته شود؟

بعلاوه مقايسه بين آدم و مسيح در اين فرضيه بطور كامل وجود ندارد زيرا ممكن است يك شخص بوسيله اطاعت خود باعث نجات ديگران شود ولي يك نفر نمي تواند بجاي ديگران نافرمانی كند و باعث نابودي آنها گردد.

بعبارت ديگر مي توان به وسيله رنج و زحمت، گناه شخص ديگري را كفاره كرد، ولي نميتوان بجاي او مرتكب گناه شد. شخص بي گناه را نميتوان بدون دليل گناهكار و مقصر دانست.

هر دو فرضيه واقع گرايانه و نمايندگي داراي مشكلات لاینحلی هستند، ولي در عين حال بعضی از مشكلات را حل می نمایند.

شايد بهتر باشد كه از فرضيه اي كه حد وسط بين اين دو باشد پيروي نماييم.

حال به ششمين و آخرين فرضيه يعني فرضيه شخصيت گروهی در مورد محسوب شدن گناه آدم به نسلهاي بعدي، ميپردازيم.

۶- فرضیه شخصیت گروهی (The Corporate Personality Theory)

در این فرضیه رابطه نزدیک فرد با گروهی که به آن تعلق دارد مورد تاکید قرار گرفته است. هر فردی می تواند بعنوان نماینده گروه خود عمل نماید. در این مورد نمونه هایی در عهدعتیق وجود دارد. بعنوان مثال:

در جریان تسخیر سرزمین موعود خدا در یوشع ۲:۶ به یوشع که فرمانده جنگی اسرائیل بود چنین میگوید:

یوشع ۲:۶ خداوند به یوشع فرمود: «من شهر اریحا را با پادشاه و سربازانش به تو تسلیم می کنم.

در قبال این پیروزی خدا شرطی گذاشته شده که در یوشع ۶:۱۷-۱۹ آمده:

یوشع ۶:۱۷-۱۹ این شهر با هر چه که در آن است وقف خداوند می باشد، ... مواظب باشید که چیزی را به غنیمت نبرید، چون همه چیز وقف خداوند می باشد. اگر چیزی برای خود بردارید قوم اسرائیل را به مصیبت و نابودی دچار خواهید کرد. تمام اشیای ساخته شده از طلا، نقره، برنز و یا آهن، به عنوان صدقه برای خداوند، در خزانه نگه داشته شوند.» (ترجمه مؤده)

اما درست پس از پیروزی عظیمی که خدا نصیب قوم اسرائیل کرد در باب بعدی چنین میخوانیم که یک نفر بنام عخان از این فرمان سرپیچی میکند.

یوشع ۱:۷ اما بنی اسرائیل مرتکب گناه شدند. گر چه خداوند دستور فرموده بود که چیزی را از شهر به غنیمت نبرند، ولی آنها از این دستور سرپیچی کردند. عخان (پسر کرمی، نوه زبدي و نواده زارح از قبیله یهودا) از اموالی که وقف خداوند شده بود برای خود به غنیمت گرفت و خداوند بخاطر این عمل بر تمام قوم اسرائیل غضبناک شد.

همانطور که خوانده شد سرپیچی یک نفر باعث آلوده شدن قوم بنی اسرائیل شد.

مثال دیگر از کتاب مقدس اینکه، در عهدعتیق، نام خانوادگی از اهمیت بسیاری والایی برخوردار بود و فرزند می توانست باعث احترام یا بی احترامی نام خانواده بشود، در نتیجه نام می توانست برای همیشه از روی شخص محو بشه. در اول سموئیل باب ۲۴ میخوانیم که داود از کشتن شائول پادشاه وقت اسرائیل صرف نظر میکند و با فروتنی حرف دلش را به او میزند. در پاسخ شاول نیز به او چنین میگوید:

اول سموئیل ۲۴:۲۰-۲۱ حال مطمئنم که تو پادشاه اسرائیل خواهی شد و حکومت خود را تثبیت خواهی کرد. به خداوند قسم بخور که وقتی به پادشاهی رسیدی، خاندان مرا از بین نبری و بگذاری اسم من باقی بماند.»

علاوه بر این موارد، از نظر مذهبی یا اخلاقی بعنوان واحد فردی، اصولاً نه از واژه "من"، بلکه از واژه "ما" که واحد گروهی است، استفاده می شد. بعنوان مثال:

مزمور ۹:۷۹ ای خدا، ای نجات‌دهنده ما، به خاطر جلال نام خود ما را یاری فرما و ما را نجات ده و بخاطر نام خود گناهان ما را بیامرز.

فرضیه شخصیت گروهی، محسوب شدن گناه را بطور گروهی مورد بحث قرار میدهد. بعبارتی، واحد اخلاقی، نه فرد، بلکه جامعه بود. در نتیجه پولس در رومیان ۱۲:۵ که می فرماید:

رومیان ۱۲:۵ گناه به وسیله یک انسان به جهان وارد شد و این گناه، مرگ را به همراه آورد. در نتیجه، چون همه گناه کردند مرگ همه را دربر گرفت.

او نمی خواهد مشکل فلسفی را که در فرضیه های واقع گرایانه و نمایندگی، وجود دارد حل کند بلکه از عقیده به اتحاد قوم که در میان عبرانیان وجود داشت استفاده می کند. به نظر پولس در میان مرگ و خطا، رابطه و اتحادی غیرقابل انکار وجود دارد. در عین حال هیچ گاه کوشش نمی کند این اتحاد را به فرضیه ای تبدیل نماید. البته فرضیه شخصیت گروهی هم دارای اشکالاتی است. این فرضیه مانند فرضیه نمایندگی برای محسوب شدن گناه، دلیلی ارائه نمی دهد و مانند فرضیه واقع گرایانه شرکت در گناه به طور غیرعمدی و بدون درک را می پذیرد. معهذا نکات مثبت هر دو فرضیه فوق الذکر در فرضیه شخصیت گروهی وجود دارند.

نتیجه اینکه، وقتی پولس به آدم و مسیح نگاه میکند موضوع گروه را در نظر دارد ولی مقصودش حل فلسفی مسئله نیست.

بین دو فرضیه واقع گرایانه و فرضیه نمایندگی، استدلال رد و بدل می شود و عده ای پیرو حد وسط هستند. حتی عده ای پیشنهاد می کنند که مقایسه بین محسوب شدن گناه و محسوب شدن عدالت را نباید برابر دانست زیرا محسوب شدن عدالت یک امر قانونی است، درحالی که عدم اطاعت آدم، امری شخصی و ذاتی میباشد. مهم ولی حقیقت این است که بر اساس تعالیم کتاب مقدس، بوسیله عدم اطاعت آدم همه گناهکار شدیم و به وسیله اطاعت مسیح تمام ایمانداران به او عادل شدند.

کتاب مقدس بطور کامل روشن نمی سازد که این امر چگونه انجام شد ولی صحت آنرا اعلام میدارد. عنوان مطالعه آینده ما که آخرین درس از مبحث انسان شناسی و پنجمین بخش از موضوع سقوط انسان است رو تحت عنوان "ماهیت گناه و نتایج نهایی آن" با هم مطالعه خواهیم کرد.